

«اسلام، اگر چنانچه مطالعاتی دارید و انشاء الله دارید در اسلام و در قرآن، اسلام فقط عبادت نیست، فقط تعلیم و تعلم عبادی و امثال اینها نیست، اسلام سیاست است اسلام از سیاست دور نیست، اسلام یک حکومت بزرگ به وجود آورده است، یک ملکت بزرگ بوجود آورده است، اسلام یک رژیم است، یک رژیم سیاسی است منتها سایر رژیم ها از بسیاری از امور غافل بودند و اسلام از هیچ چیز غافل نیست... این معنایی که دین از سیاست جداست، مطلبی است که استعمارها انداخته اند در ذهن مردم و می خواهند به واسطه این، دو فرقه را از هم جدا کنند؛ یعنی آنهایی که عالم دین هستند علی حده شان کنند؛ و اینهایی که غیر عالم دین هستند علی حده شان کنند. سیاسیون را از سایر مردم جدا بکنند تا استفاده هایشان را بکنند... قبل از این معنا، اصلش دین افیون است! دین افیون مردم است! آخوندها درباری هستند! جدا کردند اصلاً؛ دین را در نظر مردم متزلزل کردند...»¹

برداشت از آیات قرآنی، احادیث و روایات

تغییر بدون بازنگری به اندیشه حاکم بر جامعه، و بدون باز تعریف واژگان شکل دهنده فرهنگ، سمت و سوی مترقی و پویا نمی تواند داشته باشد. پیش از آنکه تغییر سیاسی، انقلاب نامیده شود، آن تغییر باید ریشه در ساختار فرهنگ و اندیشه حاکم بر جامعه داشته باشد. در انقلاب، هرچند طبقه محروم بر حاکمان می شورند، و در مواردی می توانند ساختار طبقاتی را دگرگون کنند، اما اگر پویایی و استمرار تغییر ریشه در فرهنگ و اندیشه حاکم نداشته باشد، صاحبان گیتین و چوبه دار و جوخه های اعدام نمی توانند دوام آن تغییر را ضمانت کنند. بازخوانی تاریخ مسیحیت و نقش آفرینی طلاب مسیحی و افول قدرت کلیسا، که به مرور زمان به انقلابات فرانسه، و روسیه، و دو جنگ جهانی و سرانجام پیدایی صهیونیسم و اسرائیل منجر می شود (جنگهای صلیبی، و علل پیدایی اسرائیل در فصل ضمیمه ها به تفصیل آمده است)، بر این گفته برتراند راسل صحه می گذارد که تغییر از فرهنگ قرون وسطایی به فرهنگ حاکم بر عصر رنسانس و کنونی بر دو عنصر استوار بوده است «... کاهش حاکمیت کلیسا، و افزایش قدرت علم...»². آنچه بر سر گالیله و همسانان او می آید، هراس کلیسا از تغییر، ورود سکولاریسم در جامعه و هیبت علم، و پرسشگری مردم عامی از طبقه خواص بود. فلاسفه، اندیشه ورزان، و مردم عادی، به مرور زمان به این سوال بر می خوردند که نقطه تمرکز و حمایت خود را متوجه کلیسا و پاپ کرده، و خراج سالیانه را به سوی واتیکان سرازیر کنند، و یا اینکه از شاه و صاحب قدرت در سرزمین خود حمایت کرده و گوش به فرمان او باشند، و سهم کلیسا را به حساب شاه واریز کنند؟ هراس خمینی از رشد روزافزون علم به معنی اخص کلمه، و تغییر و رفرمی که محمدرضا پهلوی (شاه) زیر عنوان "انقلاب سفید" و یا «شاه و مردم» مطرح می کرد، نبود. خمینی از نتایج این رفرم، که لزوماً می توانست پایه های قدرت قم و حوزه علمیه قم و نجف را متزلزل کند، هراس داشت. معممین و صاحبان فتوا در قم و نجف، تغییر را نه از زاویه خلص دین و حرام و حلال، بلکه استراتژیک، و از زاویه دید توسعه و یا تحدید قدرت، ارزیابی می کردند - (مخالفتشان با رضا شاه را هم می توان از این زاویه بررسی کرد). در آن دوران، برخی از روشنفکران و کنشگران سیاسی، با استفاده از واژه "آخوند" و یا "ملا" نه تنها می خواستند باورمندان به اسلام سیاسی در حوزه ها را تحقیر کنند، بلکه عمیقاً بر این باور بودند که آخوند جماعت "نمی فهمد" و "بیسواد" است. این تصوری خلاف واقع، و همانطور که پیش از این در بخش طلاب آمد، بسی دور از حقیقت بود. مخالفت آشکار و یا پنهان "آخوند"ها علیه هر تغییری که در ایران می توانست به رنسانس ختم شود علتی نداشت بجز خیز "آخوند"ها برای تصاحب قدرت، که در انقلاب مشروطه مزه آن را چشیده و به آن دل بسته بودند، اما به دلایلی که، بعداً ذکر خواهد شد، ناکام شده بودند.¹ خیز و عطش برای تصاحب قدرت اما با موانعی روبرو شده بود که حذف آنها به چند پارامتر وابسته بود؛ از جمله، درک صحیح از ایدئولوژی و سیاست در اسلام، درک صحیح از روابط بین الملل، استفاده ابزاری از اسلام برای تهییج و مهندسی اذهان عموم. طبیعتاً، جهانخواران با علم به این که آخوند جماعت خواهان کسب قدرت است، و می شود از آنها بعنوان مُهره برای پیشبرد اهداف خود در رقابتهای اقتصادی و بین المللی استفاده کرد، بر روی بخشی از صاحبان فتوا سرمایه گذاری می کردند. از جمله روابط کاشانی با جهانخواران در تضعیف دولت ملی دکتر مصدق. در مواردی، این روابط حسنه بین جهانخواران و صاحبان فتوا منجر به تعویق افتادن برنامه های دراز مدت رقابتی تجاری و نفتی در ایران و خاورمیانه می شد.

¹ در اینجا منظور از رنسانس، تجدید حیات و تحول فرهنگی و شکوفایی علم که در قرن 14 در ایتالیا شمالی آغاز و به تغییرات سیاسی در سطح اروپا منجر شد، است

بازخوانی تاریخ خاورمیانه از پیدایی اسلام^۱، گواهی می دهد که این سرزمین همیشه بستر خوبی برای رشد جنگهای حیدری-نعمتی زیر لوای حقانیت نگرشی از اسلام بر نگرش دیگر، بوده است. همیشه نگاهی از اسلام، با این ادعا که پادزهر نگرش حاکم و حاضر از اسلام، است سعی در مهندسی افکار عمومی، و تصاحب قدرت داشته است، و چون به تاج و تخت می رسیدند، اگر بیش از حاکمان پیشین، در جنایت و کشتار و ستمگری، گوی سبقت را نمی ربودند، کمتر از آن نبودند.

جدایی دین و دولت

«... اینها چه حرف است؟ مشروطه، آزادی، قانون می خواهید. هزار و سیصد و بیست و سه سال است که خداوند عالم به ما قانون، به توسط محمد مصطفی مرحمت فرموده، ما قانون مستشارالدوله و تقی زاده و باقر یقال را لازم نداریم...» ناظم الاسلام کرمانی این جملات را از اعلانی که از طرف شیخ فضل الله طبع و نشر شده، نقل می کند.³

دوگانه و چند گونه گویی در اسلام، بر مبنای احادیث، روایات، و نحوه خواندن یک آیه و یا بخشی از یک آیه می تواند اندیشه حاکم بر جامعه، و سیستم سیاست گذاری را تعریف کند. واقعیت این است که احادیث می توانند سراپا کذب و دروغ و جعلی باشند، و یا تا حدود زیادی صحیح و منطبق با آنچه رخ داده و یا گفته شده است. بطور مثال، حتی نمی توان به درستی احادیث در بحار الانوار که مجموعه کاملی از احادیث و روایات است و حدود 320 سال پیش توسط محمد باقر مجلسی (علامه مجلسی) گردآوری شده، و بسیاری از اسلام شناسان و صاحبان فتوا به آن مراجعه می کنند، اطمینان داشت^۱، تا به آن حد که کارشناسان به نادرستی برخی از احادیث و روایات اذعان داشته اند. این اعتراف به نادرستی منابع، من غیر مستقیم پایه های تعریف از آیات، و صحت احکام و سنن را به زیر سؤال می برد؛ و برخی از احادیث و روایات که از آنها استفاده ابزاری می شوند، در نتیجه مشکوک، سست و ضعیف هستند.

«عده ای انتقاد به آن دارند بر اینکه بعضی مطالب سست و بی اساس در آن آمده و در پاره ای از مجلدات آن، تناقضاتی است. مثلاً در بابی، روایتی یا معجزه ای را به امام هفتم نسبت داده و دقیقاً همان روایت یا معجزه را در جای دیگر به امام هشتم نسبت میدهد. هم چنین این انتقاد هم هست که اخبار ضعیفی در آن دیده می شود که نه موجب علم می شود نه عمل. در جواب باید گفت: قهراً اخبار ضعیفی در متن ابواب مختلفی دیده می شود، اما نظر مؤلف، جمع و ضبط احادیث بوده که حقا از عهده این مهم برآمده است ولیکن هر محقق و خواننده میتواند متن حدیث را که از منابع مختلف نقل شده با سلسله سند آن حدیث و روایت مورد بررسی قرار دهد، اگر نقص یا تناقض دید، آن را با روایات کاملتر و سند صحیح تر تطبیق نماید و تکمیل کند. و باید گفت امثال اینگونه تناقض ها از برکات این کتاب است، زیرا اگر گردآوری روایات از کتب مختلف و جمع آن در باب واحد ذیل موضوع واحد نبود، این تناقض آشکار نمی شد.»⁴ و یا کتاب اصول کافی که یکی از «کتب اربعه» است، مورد سوال قرار گرفته است. سایت رسمی حوزه در این مورد چنین اذعان دارد «معنای آن این نیست که تمام روایات آن درست و بی اشکال هستند، بلکه کلیت آن مورد تأیید است؛ همچنین اگر کافی متضمن اندک روایات ضعیف است، این دلالت بر ضعف این کتاب ندارد و از عظمت و شکوه آن نمی کاهد، چرا که این کتاب قیم و ارزشمند در بردارنده اخبار و روایات سترگ و ارزشمند بسیاری نیز می باشد و بلکه غالب روایات آن از این قبیل است؛ به هر تقدیر ارزش گذاری "کافی" حاجتمند یک نگرش همه جانبه به آن خواهد بود، نه تنها ضعف ها را دیدن و قوت ها را نسنجیدن. به طور کلی بعضی از روایات قابل توجیه و بعضی غیر قابل توجیه و دسته ای دیگر را باید به خدا و پیامبرش ارجاع داد و نمی توان در مورد آن به راحتی نظر داد، چه از باب نفی و چه از جهت اثبات. علامه مجلسی با این که اخباری مسلک است ولی به لحاظ داشتن اعتقادات ویژه خود بسیاری از احادیث اصول کافی و یا فروع آن را ضعیف می شمرد که نمی توان به عقیده ایشان در مورد کافی صد در صد اتکال کرد.»⁵

^۱ امیرعلی حسنلو- مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه، در رابطه با تأثیر قرآن بر تاریخ می نویسد: تأثیر قرآن در علوم مختلف نیز روشن است، اما تأثیر قرآن در تاریخ و ارتباط متقابل بین آنها از ابتدای نزول قرآن، ارتباط قرآن با تاریخ روشن است، قرآن کتاب آسمانی است و کلام وحی و خداوند متعال است، لذا هرگز نمی توان گفت که قرآن متأثر از تاریخ است. بلکه باید بگوییم که قرآن مشرف بر تاریخ است و تاریخ تحت تأثیر قرآن است، قرآن به جهت اشرافیت بر تمام پدیده ها از بدو خلقت و حتی موجودات فراتاریخی را نیز برای ما توصیف می کند و با تمثیل به بهترین و زیباترین قالبها شرح می دهد.

^۳ بحارالانوار از کتب اربعه و مرجع نیست. در شیعه کتب اربعه: 1- کافی، ثقة الاسلام کلینی، 2- من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، 3- تهذیب، شیخ طوسی، و 4- استبصار، شیخ طوسی؛ و 6 کتاب معتبر برای اهل سنت: 1- صحیح محمد بن اسماعیل بخاری، 2- صحیح مسلم بن حجاج نیشابوری، 3- جامع السنن محمد بن عیسی ترمذی، 4- جامع السنن ابوداود سجستانی، 5- جامع السنن احمد نسایی، و 6- جامع السنن ابن ماجه قزوینی

چنانکه ملاحظه می شود تنها کسانی که می توانند بر صحت و یا سقم یک حدیث و روایت نظری کارشناسانه بدهند، متخصصین این رشته اند که طبیعتاً می بایست برای آن دوره های آکادمیک لازم را گذرانده باشند و با «علم رجال» آشنایی داشته باشند (در یکی از حوزه های علمیه دوره دیده باشند). این دوره تخصصی به دانش پژوه می آموزد که کدامیک از راویان در روایت خود صادق بوده، و می توان به او اعتماد داشت، و یا اینکه در بیان روایت مغرض بوده اند. چنانکه گفته شد، یکی از منابع تعیین صحت و سقم، کتبی مانند بحار الانوار و اصول کافی هستند، که خود در مواردی قابل اعتماد نمی باشند.

می توان این مسائل را نادیده گرفت و اصرار داشت که این مباحث، مباحثی به اصطلاح حوزوی هستند، و نمی توانند پایه اسلام سیاسی و سیاست گذاری اسلامی رامشخص کنند. اینها نکاتی هستند که فقط مورد علاقه آخوندها و مرتجعین است. بی شک در این منطق، نشانی از حقیقت نهفته است، اما ساده لوحانه است اگر تأثیر احادیث و روایات، و نحوه استفاده ابزارای از آنها را در نقشه راه اسلام سیاسی ناچیز بشماریم. در این مقوله، میحی بسیار مهمتر مستتر است. آنچه گفته شد، حاکی از این واقعیت است که کسی به جز طبقه نخبگان (دانش پژوهان فقه) نمی توانند در باره کارکردهای سیاست در جامعه نظر بدهند، چرا که هر دیدگاهی که مبتنی بر برداشت صحیح از قران و اسلام و سنت و عترت و ... نباشد، نمی تواند اسلامی باشد و در نتیجه نمی تواند بخشی از قوانین و حقوق را شکل دهد. با استفاده از فلان حدیث، روایت، و یا برداشت از فلان آیه، کارشناس و نخبگان اسلامی، می توانند هر دیدگاه غیر اسلامی (سکولار) را نفی کنند، و یا حکم به حد (قطع عضو)، بی آبرو کردن فرد در انظار عموم، و حتی تعمیم انجام قتل دهند.

تاریخ شهادت می دهد که بازیگران در صحنه سیاست اسلامی، با دستاویز قرار دادن احادیث و روایات، توانسته اند ذهن جامعه را مهندسی کنند. برخلاف علم سیاست که بازتولید تجارب سیاسی، قراردادهای، و قانونمندیهای از پیش تعریف شده و ثابت است، در اسلام سیاسی، و سیاست در اسلام، قانونمندیها ثابت و از پیش تعریف شده نیستند.^{iv} آیاتی هستند که آیات دیگر را نسخ می کند (ناسخ و منسوخ)، و تنها نخبگان اسلامی هستند که به شاهد مثال ها (و شواهد تاریخی) و شأن نزول (دلیل و زمان نزول و وحی یک آیه) آشنا هستند، و فقط نخبگان اسلامی هستند که می توانند نظر دهند در چه مواردی یک آیه منسوخ شده است. برخی استدلال می کنند که این سیال بودن تعاریف، خود بخشی از معجزه اسلام و قران است، چرا که قانونمندیها بنا به «زمان» تغییر می کنند، اما و در عین حال تأیید می کنند که قانونمندیهای پیشین بنا به گذشت زمان، نقض نمی شوند، بلکه واجب الاجرا نیستند. بطور مثال، قطع دست بنا به برداشت از آیاتی از قران صحیح است، و باید انجام شود، اما بنا به برداشت برخی دیگر از مسلمانان، قطع دست، بیرون آوردن چشم از حدفه، و دیگر مجازات های دینی، بنا به شاهد مثالهایی که این نخبگان به آن مراجعه می کنند، دیگر لازم الاجرا نیست. در این استدلال دو نکته شایان تأمل است، اول اینکه قوانین عرف در یک سیستم مبتنی بر اسلام سیاسی، وابسته به برداشت های نخبگان اسلامی است، و حقوقدانان و دانش پژوهانی که دانش و درک صحیح از اسلام ندارند، نمی توانند مداخله گر باشند (به بحث های دوران مشروطه توجه شود). نکته دوم اینکه، آن بخش از نخبگان که برخی از سنن را دیگر لازم الاجرا نمی دانند (قطع دست، و...) بر این امر و حکم متفق القول هستند که این دستورات لازم الاجرا بوده، اما دیگر نیست. باورمندان به قوانین شرعی منتج از آیات قران، متفق القول هستند که در دوره ای از تاریخ، قطع دست دزد، حتی اگر بخاطر بی بضاعتی بوده باشد، صحیح بوده است؛ اما امروزه افکار عمومی آمادگی پذیرش اینگونه مجازات ها را ندارد. این نخبگان، اسلام شناسان و باورمندان به شریعت هرگز اصول مطرح شده در قران را رد نمی کنند، بلکه برخی از آنها را منسوخ می دانند. آنها اگر به جدایی دین از دولت باور دارند، به جدایی دین از سیاست باور ندارند.^v ابوالحسن بنی صدر (اولین رئیس جمهوری اسلامی ایران)، با اشاره به آیه 21 سوره حدید، و آیه 11 سوره جمعه، سیاستگذاری اسلامی در میحت اقتصاد را چنین تعریف می کند «در آنجایی که قدرت مجال تراکم پیدا نمی کند، هرکس مالک کار خویش است. کار هیچکس را دیگری نمی برد. هیچکس به هیچکس زور نمی گوید. باید بهاین راه، راه مغفرت الهی ستافت و البته پایان این راه، بهشتی است که هم عرض آسمان و زمین است» اما وی در ادامه تأکید دارد که این بهشت «برای کسانی است که به خدا و پیامبران او ایمان آورده اند، یعنی در عینیت و ذهنیت خود در خط نسبیت و فعالیت هستند و به توحید می روند و این فضلی است که از طرف خداوند به کسانی داده می شود که بخواهند در راه خدا قرار بگیرند»^{vi}

^{iv} در تمام مکاتب فلسفی و سیاسی اختلاف عقیده و برداشت دیده می شود، و نگرشها و احزاب متفاوت شکل می گیرد. بطور مثال مائوتسزم، لنینیسم، و... که جعلگی بر رهنمود های مارکس و انگلس و دیگر همسانان آن دو استوار است، بیانگر تفاوت برداشت است. تفاوت بین اینگونه اختلاف سلائق، و اختلاف در تفاسیر از آیات قرانی در این است که هیچ کلام و منطقی نمی تواند از قداست آیات بکاهد، و تلاش برای اثبات به نادرست بودن آیات قرانی موجب تکفیر پژوهشگر می شود. در علم، اگر معادله و داده و فرضیه ای رد شود، آن داده و فرضیه به زباله تاریخ سپرده می شود، اما در اسلام، تشکیک به آیات قران غیر ممکن است، و حذف آیات از قران با عکس العمل هیستریک روبرو می شود - بطور مثال کتاب ادبی آیات شیطانی سلمان رشدی و فتوا به قتل او توسط اکثر صاحبان فتوا، مؤکد این نکته است. تاکنون تاریخ به یاد ندارد که رهبری سیاسی (مسلمان) آیه ای از قران را رد کرده و خواهان حذف آن از قران بشود، حتی آن رهبرانی که جدایی دین و دولت را مطرح می کنند.

^v تفاوت میان جدایی دین از سیاست و جدایی دین و دولت واضح است. به خلاصه می توان گفت که یکی بر جدایی دین از تعیین خط مشی و نقشه راه تأکید دارد، و دیگر بر اجرای قوانین و روش حکومتداری بر مبنای احکام دین.

بازیگران در صحنه سیاست می توانند بنا به تشخیص و خواست های سیاسی، آیه ای را نادیده بگیرند، و یا بنا به دلایل دیگر سیاسی، فلان آیه ای را از بهمان سوره قرآن استخراج کرده و آن را دستاویز قرار دهند. خمینی، چنانکه پیش از این گذشت، درست می گوید که سیاست از دین جدا نیست. تمام پژوهشگران، اسلام شناسان، صاحبان فتوا، و اندیشه ورزان اسلامی حتی اگر با روش سیاستگذاری خمینی هم مخالف باشند، اما با او در این نکته هم عقیده اند که سیاست نمی تواند از دین جدا باشد. اما روش حکومت رانی بنا به برداشت از قرآن می تواند در شرایطی رحمان و رحیم باشد، و در شرایط متفاوت دیگری جابر و ظالم. چنانکه خدا می تواند مهربانترین مهربانان باشد، اگر به اوامر و رهنمودهای او تن داده شود، و یا جابر و قاهر، تا به آن حد که تمام ساکنین یک شهر را بخاطر فسق و فساد به سنگ تبدیل می کند، هرآنکس به نوح نمی پیوندد را زیر آواری از طوفان دریایی به قتل می رساند. به راستی اگر خدا چنین عمل می کند که می تواند مخالفان رأی خود را چنین جزا دهد، چرا انسان که خلیفه الله (جانشین خدا) است، نتواند بخشی از آن رسم و فرهنگ الهی را، وقتی به قدرت رسید، به مورد اجرا بگذارد؟

آیات در قرآن مشمول مرور زمان نمی شوند. عمل کردن به آنها است که مشمول زمان می شود، و آن بستگی به نظر نخبگان دارد. اما از آنجا که آیات قرآن برای همگان مفهوم نیست، و کل جامعه تنها می تواند برداشتی سطحی، غیر کارشناسانه از قرآن داشته باشد، فرقه های متفاوت، بنا به برداشتهای متفاوت در طول تاریخ اسلام شکل یافته است، که پرداختن به آنها خارج از حوصله این نوشتار است.

قرآن در تمام مذاهب گوناگون و فرقه های متعدد که از پیدایی اسلام شکل یافته اند، یکسان است. قرآنی که سنی و حنبلی و شیعه و وهابی می خواند یکی است. سه اصل توحید و نبوت و معاد آنها را متوفی القول کرده است. و این تنها نقطه اشتراک تمام فرق و مذاهب اسلامی، و همچنین نقطه پایان وحدت کلمه مسلمانان جهان است. از این جایگاه به بعد، تمام فرق و مذاهب اسلامی، از بدو اسلام (حتی شخصیتها در زمان خود محمد) تاکنون، در موارد مختلف و بخاطر دلایل خودمحرانه، یا قرآن را بر سر نیزه کرده اند، و یا با تفسیر و تأویل^{vi} های گوناگون از تک تک آیه ها، به پیشبرد اهداف "سیاسی" خود اقدام کرده اند. سنی به قرآن و سنت نبوی معتقد است، و شیعه به قرآن و عترت. سنی باب اجتهاد را مسدود می داند و شیعه آن را مفتوح. شیعه با توسل به آیه 6 سوره مائده (یا ایهاالذین امنوا اذا قمت الی الصلوة فاعسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا...)، به هنگام وضو، آب را از بالا به سوی سرانگشتان سرازیر می کند و سنی ها بنا به همان آیه، آب را از سرانگشتان به سوی آرنج سرازیر می کنند. دلیل این تفاوت در برداشت آنها هم فقط بحاطر واژه "الی" است که بین زبان شناسان و قرآن شناسان تفرقه ایجاد کرده است. یکی می گوید "الی" یعنی «از» و دیگری می گوید «به»، که در نتیجه آب باید از آرنج سرازیر شود یا به آرنج سرازیر شود. از این قبیل آیات در قرآن بسیار است.

ان الحكم الا لله یقص الحق و هو خیر الفاصلین» فرمان جز به دست خدا نیست که حق را بیان می کند و او بهترین داوران است. (انعام/57) آیه ایست که شالوده حکمرانی علی بن ابی طالب را متزلزل کرد. بنا به ترجمه تحت اللفظی این آیه، "حکم" از مختصات ذات خدا است. در جنگ صفین که علی و سپاهش در یک سو، و معاویه و طرفدارانش در سوی دیگر بودند، و بنا به روایات می رفت تا جنگ مغلوبه شده و معاویه شکست بخورد، او به سپاهیانش می گوید تا قرآن را بر سر نیزه کنند، و بخواهند که قرآن میان علی و معاویه فضاوت کند. می گویند که علی به حيله واقف شده بود و می خواست بر سپاه معاویه بتازد، اما بنا به فشاری که سپاهیانش بر او وارد آوردند، علی حکمیت فرد بیطرفی را پذیرا می شود، که منجر به پایان جنگ می شود. بخشی از سپاه که بعداً به خوارج معروف شدند با توسل به آیه بالا، بر علی خرده گرفتند که پذیرش حکمیت یعنی شک به توانمندی خود (علی)، و خلیفه نمی بایست به حقانیت راه شک کند، و حکمیت را بپذیرد، و چون پذیرفت، کافر است و باید توبه کند. در اینجا مهم این نیست که آیا این روایت تاریخی صحیح است یا نه، آیا تفسیر خوارج از این آیه درست است یا نه، و بالاخره آیا علی می بایست بر معاویه بتازد و حکمیت را قبول نکند یا نه. بسیاری از اسلام شناسان و قرآن شناسان (کنونی) منطق و فلسفه آنروز خوارج را قبول نداشته و معتقدند که علی به عنوان ولی خدا، حق تصمیم گیری داشته است. نگاه خود علی در همین رابطه مؤکد این نکته است که برداشت ها می تواند نقشه راه برای جوامع را برنامه ریزی کند «کلمة حق یراد بها الباطل، نعم انه لا حکم الا لله درست

^{vi} یکی از موضوعات مطرح در حوزه ی تفسیر و علوم قرآنی، تأویل است. کمتر موضوعی به اندازه ی تأویل مجل اختلاف و جالیش های فکری بین دانشمندان و اندیشمندان اسلامی واقع شده است. قرآن از انسان ها می خواهد که در آیاتش تدبر و تعقل کنند مانند (اقلاً بتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً کثیراً) [نساء (4)، 82] و نیز روایاتی که دلالت بر دو وجوه بودن معانی قرآن دارد، اینها همه موجب شده که بسیاری در قرآن به منزله ی یک اثر رمزی بنگرند و به تأویل آن همت گمارند و احیاناً استنباط خود از قرآن را از مصادیق (معانی باطنی حقیقی قرآن) برشمارند و نام تأویل بر آن نهند؛ چنانکه در تاریخ اسلام هر گروه و فرقه ای برای اثبات عقاید خویش و رد آرای دیگران بعضی از آیات را تأویل کرده اند. نیز در کتب ملل و نحل تاویلاتی از فرقه های گوناگون نقل شده است (نقل از: محمد علی محمدی - تأویل آیات قرآن در متون فارسی - سایت تبیان

است قانونگزاری از آن خداست اما اینها [خوارج] می خواهند بگویند غیر از خدا کسی نباید حکومت کند و امیر باشد. مردم احتیاج به حاکم دارند خواه نیکوکار باشد و خواه بدکار. در پرتو حکومت او مؤمن کار خویش را (برای خدا) انجام می دهد و کافر از زندگی دنیای خویش بهره مند می گردد، و خداوند مدت را به پایان می رساند. به وسیله حکومت و در پرتو حکومت است که مالیاتها جمع آوری می گردد، با دشمن پیکار می شود، راهها امن می گردد، حق ضعیف و ناتوان از قوی و ستمکار گرفته می شود تا نیکوکار آسایش یابد و از شر بدکار آسایش به دست آید". (نهج البلاغه، خطبه 40)⁷ چنانکه مشاهده می شود، نکته در این است که یک آیه را می توان بنا به برداشت های مختلف تفسیر نمود، و این برداشت و تفسیر است که راه و روش و آینده و نقشه راه یک جامعه و حکومت را ترسیم می کند. خوارج با گزینش شعار «لا حکم الا لله»، از سپاه علی جدا شدند و به مرور زمان در مقابل او صف آرایی کردند که در جنگ نهروان از علی شکست خوردند. طولی نکشید که ابن ملجم در یک عملیات انتحاری، با ضربت شمشیر، علی را در محراب مجروح کرد که منجر به مرگ علی، و البته خود او، و در نتیجه رشد روزافزون معاویه و سلسله امویان شد. با توجه به این نکات، آیا می توان دین را از دولت جدا دانست؟ تأثیر آیات و احادیث و روایات در سیاستگذاری آنقدر ریشه دوانده، که نمی توان این تفاوتها را به گذشته های دور نسبت داد، و استدلال کرد که امروزه و در قرن آگاهی توده ها، اختلاف نظر در تفاسیر به حداقل رسیده است.

برخی از روشنفکران دینی، برخی از برداشت ها از آیات قران را ارتجاعی، و جمعی دیگر، برداشت ها را پیشناز و مترقی و رادیکال ارزیابی می کنند. بنا به این تعاریف و برداشت ها، باورمندان به دو دسته مرتجع و یا پیشرو طبقه بندی می شوند. واقعیت این است که این نگرش دقیقاً درست نیست، چرا که برخی از برداشت ها، تعاریف و تفاسیر مورد قبول هر دو دسته هستند، و اگر آن سری از برداشت ها را محک قرار دهیم، مرز بین مسلمان مرتجع و مسلمان پیشرو و مترقی، مخدوش می شود. بطور مثال، روشنفکرانی مانند علی شریعتی، در مواردی، همان نظر در باره آیه ای از قران را ارائه کرده اند که، مثلاً، خمینی داشته است. به عنوان نمونه، هر دو به آیه 156، سوره بقره (انا لله و انا الیه راجعون - ما بخاطر خدائیم و به سوی او باز می رویم) اشاره کرده و حدوداً یک تفسیر را ارائه می کنند.

علی شریعتی با اشاره به «در جهت کمال های مطلق "شدن" و به سوی ارزشهای متعالی "رفتن"»، تأکید می کند که "این است معنی عمیق و انقلابی این دو شعاری که تا هرجا که فهمیدن دامنه دارد، دامنه دار است - الا الی الله تصیر الامور (آیه 53 سوره شوری) و الی الله المصیر (28 آل عمران و 18 فاطر) هان! "شدن" ما به سوی خدا است! انا لله و انا الیه راجعون! ما بخاطر خدائیم و به سوی او باز می رویم»⁸. خمینی بمناسبت "تجلیل از شخصیت رجایی و باهنر" که در سال 1360، توسط (گفته می شود) مجاهدین خلق به قتل رسیدند، با اشاره به همین آیه می گوید «منطق ملت ما، منطق مؤمنین، منطق قران است: انا لله و انا الیه راجعون. با این منطق، هیچ قدرتی نمی تواند مقابله کند. جمعیتی که - ملتی که - خود را از خدا می دانند و همه چیز خود را از خدا می دانند و رفتن از اینجا را به سوی محبوب خود، مطلوب خود می دانند، با این ملت نمی توانند مقابله کنند.... اینها [مجاهدین] یک اشتباه دارند و آن اینکه شناخت از اسلام و شناخت از ایمان و شناخت از ملت اسلامی ما ندارند. آنها گمان میکنند که با ترور شخصیتها، ترور اشخاص، می توانند با این ملت مقابله کنند؛ و ندیدند و کور بودند که ببینند که در هر موقعی که ما شهید دادیم ملت ما منسجمتر شد»⁹. علی شریعتی و خمینی تنها صاحبان این نگرش نیستند، چنانکه چند ماه بعد موسی خیابانی، اشرف ربیعی (همسر مسعود رجوی) و تعدادی از یارانشان در عملیاتی کمینگریانه به قتل می رسند، و مسعود رجوی، مسئول اول وقت سازمان مجاهدین خلق، در پیامی به همین مناسبت می گوید «بیچاره شب پرستان را بنگرید که بیهوده با شعله های خورشید در آویخته اند. تا مگر حیات ننگین و بی رمق خود را اندکی طولانی تر سازند! اما هیئات خدا اراده کرده است تا نور خود را به کمال رساند: نور رهایی و رستگاری از جمیع قید و بند های ارتجاعی و استثمار. و هیئات که بیچاره شب پرستان نمی دانند که اگر خیابانی را می توان کشت از پس نسل خیابانی و شاگردان او که میلیونها زن و مرد قهرمان جان بر کف در سراسر این کشورند، هیچ نیرویی بر نخواهد آمد؛ نسلی که اکنون هزارها هزار داوطلب مرگ سرخ در عملیات قهرمانانه خودکشی دارد. پس، ای نسل خیابانی و ای خلق مجاهد پرور! مبادا که در فقدان سردار دلیر خود در هرکجا که هستید بی تابی کنید...»¹⁰. مسعود رجوی در همین رابطه "شدن" و "رفتن"، و با نگرش مشخص مجاهدین به احادیث و روایات، درسوگنامه ای (آبان 1361) خاطره ای از اشرف ربیعی بازگو می کند «در لحظه ای که سرشار از مهر مادرانه، نوزاد را در آغوش میفشرد پرسیدم: - حاضری فرزندت را هم در راه خدا و خلق فدا کنی؟ لحظاتی همچون برق گرفته ها، یکه خورد و سکوت کرد، سپس اشکهایش بی مجابا سرازیر شد اما طفل را با قنداقش بمن داد و گفت: - بیا بگیر، نه من از مادران و خواهران کریلا بالاترم و نه او از طفلان آنها عزیزتر...»¹¹.

جدایی دین و دولت را شاید بتوان در کتب و تئوری فورموله کرد، اما سیاستمدار مسلمانی که در رأس نهاد و حزبی قرار دارد، و به رهنمودهای سیاسی آیات قرانی و احادیث نبوی و روایات باورمند است، بالذات چاره ای ندارد بجز پیاده کردن آن رهنمودها در کارکرد سیاسی و روزمره خود. در بخشهای بعدی مشاهده می کنیم که

رهبران سیاسی مسلمان سی و اندی سال گذشته، چگونه از آیات قرآنی استفاده ابزاری کرده اند تا پیامهای سیاسی، دستورالعمل‌های نظامی، و ساختار شکنی‌های اجتماعی را توجیه کرده و برای هر حرف و عمل خود دلیلی قرآنی، دینی و شرعی ارائه دهند. استفاده ابزاری از دین مختص به باورمندان متشرع و "ارتجاعی" نبوده، بلکه باورمندان به جدایی دین از دولت^{۱۱}، و "مردمسالاری دینی" هم، از دین، احادیث و روایات مخدوش و ضعیف بهره جسته و می‌جویند.

در اینجا، یک نکته شایان تأمل است. اگر برداشت از آیات قرآن محتاج به دانش و شخصیت‌های کاردان دارد، و اگر هر خط و عملی باید مسئول و تحت مسئول داشته باشد، آیا رژیم جمهوری اسلامی در تأسیس مجلس خبرگان صحیح عمل نکرده است؟ و اگر سیستم و نظام کشورداری می‌بایست بر مبنای تعریف عرفی و نه شرعی باشد، آیا مردمسالاران دینی می‌توانند حزبی تأسیس کنند که برآمده از تعاریف قرآنی باشد، اما کارکردی سکولار داشته باشد؟ آیا حزبی که ساختار فکری و خط مشی سیاسی آن برآمده از تفاسیر آیات قرآن و احادیث سست و ضعیف است، می‌تواند آنچه‌انچنان سیستم رهبری کننده تولید کند که توان رهبری کلیه آحاد فکری موافق و مخالف در سطح جامعه را داشته باشد، و به رشد فرهنگ و پویایی اندیشه ورزی در جامعه مدد برساند؟ می‌توان به جدایی دین از دولت (Separation of Church and State) در غرب اشاره کرد^{۱۲}. موفقیت این تز در اروپا بر دو پایه استوار است. اول اینکه پروتستانیزم توانست تا حدود زیادی قدرت کاتولیزم را مهار کند، و دیگر اینکه ورود پارامتر سرمایه در معادله نفوذ و قدرت یابی کلیساها، و به مرور زمان انقلاب صنعتی، سیستم حکومتی وابسته به زر و زور را متقاعد به پذیرش آن تز کرد. این تغییر بنیادی در کشورهای اسلامی ممکن نیست، به چند دلیل؛ از جمله، سیستم سرمایه داری در این کشورها اگر وابسته به نظام گلوبالیزاسیون نباشد، متأثر از آن است، و دیگر اینکه، فرهنگ حاکم بر سیاستمداران مسلمان در این کشورها، متأثر از استبداد آسیایی، و شکل یابی فرهنگ سیاسی مبتنی بر تعاریف مختلف از اسلام است. در این کشورها نمی‌توان پشت به اسلام کرد و افکار عمومی را مهندسی کرد.

متن صورت قسم نامه وکلاء مجلس [مشروطه] که در 21 محرم 1325 که وکلا مجلس سوگند یاد کردند، حاکی از آن است که قانون اساسی کشور اگر مبری از تأثیرات دینی نباشد، سیستم حکومت رانی نمی‌تواند مبری از تأثیرات منفی دین باشد، و فرهنگ جامعه بالنتیجه پیشرو نخواهد بود «ما اشخاصی که در ذیل امضاء کرده ایم خداوند را به شهادت می‌طلبیم و به قرآن مجید قسم یاد می‌کنیم مادام که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق نظامنامه محفوظ و مجری است، تکالیفی را که به ما رجوع شده است مهما امکن با کمال راستی و درستی و جد و جهد انجام بدهیم و نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل مفخم خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت مشروطه و حقوق ملت خیانت ننماییم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فواید و مصالح دولت و ملت ایران موافق قوانین شرع محمدی صلی الله علیه و آله»^{۱۳} در همین رابطه، و با توجه به آنچه در دوران مشروطه رخ می‌داد، سفیر وقت آمریکا، ریچارد پیرسون (Richard Pearson) هرچند فکر می‌کرد که حکومت مشروطه مناسب مردم بی سواد و فقیر نیست، اما پس از موفقیت تحصن مشروطه خواهان در یکی از گزارشات خود می‌نویسد «ادامه مبارزه فعلی طبعاً علاقه و همدردی شیفتگان آزادی را در سراسر جهان جلب خواهد کرد... چه بسا فریاد "زنده باد آزادی ملت ما" که از کشور کهن سال ایران برخاسته در سراسر دنیا طنین انداز شود...». اما جان جکسون (John Jackson) که بعداً جانشین پیرسون می‌شود واقعیت در صحنه را بگونه دیگری ارزیابی می‌کند. بنا به گزارشات وی، دولت و مردم در مقابل هم قرار خواهند گرفت، که دخالت دولتهای خارجی را فراهم خواهد ساخت. «در مورد وضع فعلی ایران، پاره ای از این بالاتر نیست که از وجود یک روح ملی صحبت به میان آید و یا اینکه گفته شود که ملتی به منظور فرم دموکراتیک، از روی فهم و بصیرت و با حفظ نظم و آرامش قیام کرده و دست به انقلاب عمومی زده است. زیرا در ایران هنوز روح ملی وجود ندارد و این قیام هم نه از روی تشخیص و ادراک بوده و نه جنبه عمومی دارد و نه در جریان آن نظم رعایت شده است.»^{۱۴} شکست مشروطه در رسیدن به اهداف دموکراتیک، منتج از دلایل و رویدادهای بسیار، از جمله تأثیرات سیاست خارجی، وطن فروشی شاهان قاجار، تأثیرات آخوندهای درباری در منحرف کردن روند این حرکت، و... اما آنچه که مشروطه را با مانع روبرو کرد، اندیشه حاکم بر جامعه بود. فقر فرهنگی، بیسوادگی مفرط، و نادانی سیاسی مردم که پای هر منبری که می‌نشستند به حکم آن آخوند بالا و پائین می‌شدند. رشد سیاسی و تحکیم مواضع شیخ فضل الله نوری را می‌توان مربوط به وابستگی او به دربار و خط گیری از دولتهای خارجی دانست، اما مردمی که برای او سینه می‌زدند، و به سخنان او گوش فرا داده و در خیابان هامشروطه خواهان را مورد تهاجم قرار می‌دادند، نه به دولتهای خارجی وصل بودند، و نه از دربار مستمری ماهیانه دریافت می‌کردند. آنها

^{۱۱} پایان فنودالیسم و آغازسرمایه داری (ورود سکه بجای دهقان در مراودات بین شاهزادگان و زمین داران و وایتکان، و در نتیجه تضعیف قدرت وایتکان)، صاحبان زر و زور را متقاعد کرد که جدایی church - مسجد، و state - دولت (حکومت) به نفع هم شیخ است و هم شاه. اولین گام برای جدایی دین و دولت، منظور کردن آن در قانون اساسی است. در قانون اساسی، هیچ اثری از دین، از جمله در نحوه سوگند خوردن وکلای مجلس مؤسسان، نباید باشد. هم زمان، بسیاری از قوانین که در سیستم قضایی کشور، مبتنی بر اسلام است، می‌باید بازنویسی شود، در غیر اینصورت، جدایی دین و دولت، به معنای واقعی کلمه بی معنا خواهد بود. اپوزیسیون مسلمان (مجاهدین خلق، و اصلاح طلبان وابسته به رژیم به این نکات واقفند اما به عملی شدن جدایی دین و دولت (در عمل) متعهد نیستند. سیما آزادی (ملی) وابسته به مجاهدین و شورای ملی مقاومت اذان (از نوع شیعه) پخش می‌کند، و تلویزیون وابسته به اصلاح طلبان چند گام عقب تر از این فعال است.)

به آیات قرآن، احادیث، که توسط شیخ فضل الله تفسیر می شد، باور داشتند. برای درک آنچه در دوران مشروطه گذشت، کافی است که به آنچه در داخل ایران، و خارج از کشور توسط رژیم اسلامی و اپوزیسیون مسلمان آنها روی می دهد، دقت کنیم. نزدیک به صد سال گذشته است، عصر کبیر آگاهی توده ها آمده و رفته است، دوران انفجار افورماتیک در حال افول است، اما رهبران سیاسی مسلمان، هنوز که هنوز است به احادیث و روایات مشکوک و مخدوش هم تکیه می کنند تا هواداران خود، و مردمی که به اندیشه حاکم اقتدا می کنند را همچون گوسفند به همراه خود داشته باشند.

آنچه امروز رخ می دهد، حرف تازه ای نیست. نزدیک به هفتاد سال پیش احمد کسروی در بخش "مسلمانان تن به زبونی داده اند"¹⁴، مشکل را از دو زاویه بررسی می کند. «در پنجاه یا شصت سال پیش که دانشهای اروپایی و اندیشه های نوین اروپاییان در میان مسلمانان رواج یافت و در همه کشورها جنبشی بنام میهن پرستی یا مشروطه خواهی یا مانند اینها پدید آمد، ملایان یا پیشروان اسلام در همه جا آن اندیشه ها و جنبش ها را با دستگاه خود ناسازگار یافتند و در همه جا با آن اندیشه ها و جنبشها دشمنی نشان دادند» و دیگر اینکه در کنار این رهبران (سیاسی) که از دین استفاده ابزاری می کنند، چگونه فقر فرهنگی برآمده از همین اندیشه حاکم، تشدید می شود «اگر شما جستجو کنید و نیک اندیشید امروز مسلمانان (دین داران ایشان) در هر کجا که هستند و هر نژاد که میدارند، آرمانشان آنست که به مسجدهای آنان پاس گزارده شود، راه مکه به روی آنان بسته نگردد، گنبدها (یا به گفته خودشان مشاهد متبرکه) به حالی که بوده و هست بازماند، به روز آدینه و عیدهای اسلامی ارج گزارده گردد، در رادیو شب یا بامداد قرآن خوانده شود، گاهی کسانی از اروپاییان گفتارهایی در ستایش اسلام و بنیادگذار آن بنویسند. همین چند چیز است که آرمان مسلمانان دیندار می باشند، و با همین چند شرط همگی آنان به زبردستی هر دولتی از اروپایی و آسیایی آماده می باشند. این چیزی است بسیار آشکار که درباره اش بیش از این سخن نباید راند.» برنامه های رادیو و تلویزیون های جمهوری اسلامی، و اپوزیسیون مسلمان، منعکس کننده آنچه می باشد، هفتاد سال پیش مشاهده می کرد.

علی شریعتی، از پیشتازان نگرشی نو به اسلام، در سخنرانی "فاطمه فاطمه است" با توجه به رشد فرهنگ مصرفی (Consumerism) در جامعه، به این سوال می رسد که پندار و گفتار و رفتار زن ایرانی "چگونه باید بود؟" او بعنوان یک جامعه شناس، اسلام شناس و کارشناس در تاریخ ادیان، با طرح این نکته که چهره انسانی زن ایرانی شبیه کدام چهره است؟" و ادامه می دهد "ما مسلمانیم، زن جامعه ی ما، که می خواهد به سرحد استقلال و انتخاب خویش برسد، وابسته به یک تاریخ، فرهنگ، مذهب و جامعه ای است که روح و سرمایه اش را اسلام گرفته است و زنی که در این جامعه می خواهد خودش باشد و خودش را بسازد و یک بار دیگر متولد شود و در این تولد جدید (رنسانس)، خود، مامای خود باشد و نه ساخته ی وراثت و نه پرداخته تقلید، نمی تواند از اسلام بی نیاز و نسبت به آن بی تفاوت بماند..."¹⁵ در اینجا، زن ایرانی، همانند مجلس ملی دوران مشروطه، نیازمند به رهنمودهای اسلام، سنن، و اندیشه حاکم بر جامعه است، و زن، در ارزیابی ها، خواسته و یا ناخواسته، اسیر و برده این اندیشه است. رنسانس نه تولدی جدید، و انقلابی ریشه ای، بلکه تولدی مشروط است. مشروط به آنچه هست، و آنچه می خواهد بشود. رنسانس، نه یک انقلاب که تأثیرات آن بی نهایت، بلکه یک رفورم که نباید ساختار شکن باشد، است. اسلام سیاسی، و جدایی دین و دولت را باید از این زاویه بررسی کرد؛ رفورم در ساختارهای موجود اجتماعی و نه انقلاب؛ رفورم در ساختارهای اقتصادی و نه انقلاب، و بالاخره رفورم در اندیشه حاکم، و نه کن فیکون کردن آنچه بر افکار و اذهان عمومی حاکم است، و طرح نقشه راه نو، پویا و مستمر.

فاطمه، فاطمه است، چرا که اندیشه حاکم، مبلغین و شارحین آن می خواهند که فاطمه، فاطمه بماند، و به اسلام، بخصوص اسلام سیاسی، نیازمند باشد. فاطمه باید به آیات قرآنی و احادیث متوسل شود تا احقاق حق کند، که البته نمی تواند چرا که همان آیات قرآنی و همان احادیث نبوی، همچون سدی استوار در برابرش می ایستند. مبلغین می خواهند که فاطمه رهایی خود را در این اندیشه و در لابلای آن آیات واحادیث بجوید، و خارج از این اندیشه کنشگری نکند.

مریم رجوی، رئیس جمهور برگزیده شورای ملی مقاومت، درکنگره بین المللی بررسی وضعیت حقوق زنان و کودکان، در ایتالیا می گوید «اسلام دموکراتیک موثرترین پادزهر بنیادگرایی اسلامی است. زیرا رودروی آن از بردباری، رحمت و همزیستی حمایت می کند و این پیام حقیقی حضرت محمد است. اسلام در ماهیت واقعی خود علیه سرکوب و تبعیض و مدافع دموکراسی و انتخاب آزادانه است. آخوندها می گویند قوانین سرکوب و زن ستیزی، احکامی است که از جانب خدا تعیین شده است. اما این ادعا بی پایه است. اصل اساسی در اسلام، حاکمیت مردم است. و خود مردم هستند که قانونگذاری می کنند. اسلام تحمیل دین را رد می کند، مدافع برابری زن و مرد است و قادر است يك تحول کیفی در سرنوشت مسلمانان و به خصوص زنان ایجاد کند و توان چشمگیری در کنار زدن بنیادگرایی دارد.»¹⁶

در این مجموعه نوشتار (زهر و پادزهر)، با توجه به نکاتی که در بالا آمد، و آنچه در فصول پیشین و یا بعدی خواهد آمد، به این پرسش پاسخ می دهیم که آیا نگرشی از اسلام می تواند پادزهر نگرش حاکم و حاضر از اسلام باشد؟ با توجه به آنچه در سی و اندی سال پیش گذشته است، با توسل به چه شواهد تاریخی و نمونه هایی می توان ادعا کرد که اسلام می تواند "از بردباری، رحمت و همزیستی حمایت" کند؟ آیا علی می توانست با معاویه بر سر تقسیم سرزمین های اشغالی توسط قواک اسلام، و شراکت در بیت المال به توافق مرضی الطرفین برسد؟ آیا حسین پسر علی، می توانست در مدینه بماند و با یزید بیعت کند؟ چرا نکرد؟ آیا یک رهبر مسلمان سیاسی که به صراط المستقیم باورمند است و دائما آن را در نماز خود تکرار می کند، می تواند

با جهانخواران دمخور شده و با آنها بیعتی استراتژیک داشته باشد؟ آیا رفتار و کردار امامان شیعه که به پایداری دو سلسله اموی و عباسیه انجامید و در نتیجه فسق و ظلم بر تمام سرزمینهای اشغالی سلطه افکند، می تواند شاهد مثال رفتار رهبران امروز بشود؟ به راستی کدامین راهکار پادزهر است، آنچه حسین انتخاب کرد یا حسن؟ اصولی کیست؟

ادامه دارد....

23 اسفند 1391

علی ناظر©

<http://www.irancrises.net>

منابع